

ما رهبری بسیار شکست‌خورده‌ای را می‌بینیم که به تصویر کشیده شده است، و بنابراین سموئیل با این جمله شروع می‌کند که اسرائیل به رهبری نیاز دارد.

وقتی رهبر شایسته‌ای نداریم، مشکلات جدی وجود دارد و در کتاب اول سموئیل، اسرائیل قرار است این نوع رهبری را ابتدا از طریق پیامبر، سموئیل، کاهن، و سپس در نهایت از طریق داوود به دست آورد. شائول به نوعی یک شروع نادرست بود. در این مورد، وقتی به آن بخش می‌رسیم، بیشتر صحبت خواهیم کرد.

بنابراین، سموئیل قرار است این مشکل را تا حدی، حداقل به طور موقت، حل کند. اکنون در کتاب مقدس انگلیسی، به پیروی از کتاب مقدس یونانی، کتاب روت بین داوران و سموئیل قرار گرفته است، و کاملاً به جا، زیرا کتاب روت در واقع درباره اجداد داوود است. با یک شجره‌نامه به پایان می‌رسد. و از داوود نام برده می‌شود، و بنابراین کتاب روت مقدم بر داوود است، و در کتاب اول سموئیل، ورود داوود را به صحنه می‌بینیم.

در اول سموئیل، ۱۱۶ و سرانجام پادشاهی می‌شود که اسرائیل به آن نیاز دارد. البته، در نهایت، او نیز یک شکست خورده است، اما با پیشرفت در مطالعه، بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

بنابراین، می‌توانیم ببینیم که کتاب اول سموئیل واقعاً دنباله‌ای شایسته برای کتاب داوران و روت است.

قرار است داستان را ادامه دهد و واقعاً مشکلی را که داوران مطرح کردند حل کند و فردی را که در کتاب روت پیش‌بینی شده است، وارد داستان کند. پس بیایید شروع کنیم، وارد جزئیات شویم و متن را بخوانیم. من از NIV نسخه ۱۹۸۴ خواهم خواند.

و بنابراین، اول سموئیل فصل ۱، آیه ۱، مردی از رامتایم-زوفیم از کوهستان افرایم بود، به نام القانه، پسر یروخام، پسر الیهو، پسر توحو، پسر صوف، یک افرایمی. او دو همسر داشت.

نام یکی حنا و نام دیگری فنینه بود. فنینه فرزند داشت، اما حنا فرزندی نداشت.

حالا ممکن است فکر کنید، این فقط یک بخش پیش‌زمینه سراسر است، اما در واقع، نحوه معرفی این داستان جالب است. مردی اهل، در این مورد، رامتایم بود که نامش القانه بود.

یادم می‌آید وقتی برای اولین بار این را مطالعه می‌کردم، فکر کردم، این احتمالاً یک مقدمه استاندارد است، یک روش معمول برای معرفی داستان‌ها در عهد عتیق. اما چیزی که در این سبک خاص مقدمه کشف کردم، مردی از کتاب «جای خالی را پر کن» بود که نامش «جای خالی را پر کن» بود. این فقط در چهار قسمت آمده است، و آنها با هم هستند.

در داوران فصل ۱۳، سامسون به این شکل معرفی می‌شود، یعنی اصل و نسبش. و سپس در داوران ۱۷، میکاه، نه به اندازه سامسون، بلکه به اندازه میکاه شناخته شده است. و سپس همچنین اول سموئیل فصل ۹، و بنابراین من شروع به فکر کردن کردم، خب، آیا نوعی همبستگی بین این قسمت‌ها وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که این واحدهای ادبی بزرگتر با هم مرتبط هستند.

و واقعاً خیلی طول نکشید تا متوجه شویم، بله، بین این بخش‌ها همبستگی‌هایی وجود دارد. اگر در موردش فکر کنید، چیزی که اینجا داریم یک زن خداترس به نام حنا است که مادر یک رهبر خداترس، سموئیل، است. خب، اگر به داوران ۱۳ ابرگردید، سامسون رهبری است که خداوند او را به صحنه می‌آورد.

به عبارت دیگر، از طریق یک تولد معجزه‌آسا، به زنی نازا اجازه داده می‌شود که فرزندی داشته باشد و سامسون رهبری شکست‌خورده است. حتی نام مادرش ذکر نشده است. در داستان هیچ اشاره‌ای نشده است که او حتی به سامسون گفته باشد که نقش او در زندگی چه خواهد بود، یعنی آغاز رهایی اسرائیل.

البته، سامسون یک رهبر شکست‌خورده است. می‌دانم که عبرانیان ۱۱۱ او را به عنوان نمونه‌ای از ایمان معرفی می‌کند و ایمان در زندگی او وجود داشت، اما کتاب داوران درباره رهبری است. نه فقط آنچه خدا می‌تواند در صورت وجود ایمان به انجام برساند، که نکته عبرانیان ۱۱۱ است. و بنابراین، آنچه ما می‌بینیم یک رهبر شکست‌خورده است.

اما با این وجود، خدا از طریق او کارهای بزرگی انجام می‌دهد، اما او یک رهبر شکست‌خورده است. او رهایی اسرائیل را آغاز می‌کند، اما آن را کامل نمی‌کند. سموئیل آن را کامل خواهد کرد.

او در اول سموئیل فصل ۷ پیروزی بزرگی بر فلسطینیان به دست خواهد آورد، و همچنین داوود را مسح خواهد کرد، که فلسطینیان را به قتل خواهد رساند. و بنابراین، تقریباً انگار شمشون مکرمل سموئیل است و سپس داوود و مادر بی‌نامش مکرمل حنا. اول، منظورم این است که در داوران فصل ۱۷، اما این شخص میکاه را داریم، و او مرد خداترسی نیست.

در واقع، او دین خودش را اختراع می‌کند. او یک لایه را استخدام می‌کند. در نهایت، تمام وسایل مذهبی او توسط دانی‌ها هنگام مهاجرت به سمت شمال دزدیده می‌شود و آنها یک دین مرتد را در شمال تأسیس می‌کنند که ناقض معیارهای خداست و در تضاد با خواسته‌های اوست.

و بنابراین، از برخی جهات، مادر میکاه، که بخش بسیار مهمی از آن داستان نیز هست، او مکرملی برای هانا است. و میکاه مکرملی برای سموئیل. بنابراین، ما این رهبران شکست خورده، این افراد شکست خورده را با این مادران بی‌نام داریم که به نوعی زمینه را برای هانا و سموئیل فراهم می‌کنند. همچنین ارتباطی با فصل ۹ کتاب اول سموئیل و شائول وجود دارد، اما صبر می‌کنم تا وقتی به آن فصل رسیدیم در مورد آن صحبت کنم.

بنابراین، از این مقدمه، و الگویی که استفاده شده، به نظر می‌رسد که نویسنده می‌خواهد شما این داستان را با آنچه پیش از این در کتاب داوران آمده است، مرتبط کنید، و من فکر می‌کنم اهمیت این ارتباط همان چیزی است که من همین الان بیان کردم.

خب، بیایید ادامه دهیم. ما اینجا یک مشکل داریم. فئینه فرزند دارد و حنا هیچ فرزندی ندارد. این موضوع پتانسیل درگیری را دارد. ما این را از داستان‌های مردسالارانه می‌دانیم که در آن زنی وجود داشت که می‌توانست فرزندی داشته باشد، مانند هاجر یا لیه، و سپس همسر رقیبی وجود داشت که نمی‌توانست، سارا یا راحیل، و این باعث درگیری می‌شود.

فکر نمی‌کنم عهد عتیق هیچ‌وقت واقعاً چندهمسری را محکوم کند. فکر می‌کنم این موضوع در برداشت شما از داستان پیدایش ۲۰ داستان اولین ازدواج، تلویحاً وجود دارد، اما هیچ‌وقت واقعاً آن را محکوم نمی‌کند. خدا در شریعت خود برای آن تمهیداتی اندیشیده است، اما جالب است که وقتی آن را در عمل می‌بینیم، به نظر نمی‌رسد که خوب پیش برود زیرا برخلاف الگوی خداست.

در این داستان نیز چنین خواهد بود. بنابراین، با خواندن داستان، سال به سال این مرد، القانه، از شهر خود برای عبادت و قربانی کردن برای خداوند متعال به شیلوه می‌رفت. شیلوه جایی است که در آن زمان محراب مرکزی در آن قرار داشت، و آنجا جایی است که خیمه و صندوق عهد قرار داشت و نویسنده این را مطرح می‌کند، جایی که خُفنی و فینحاس، دو پسر الی، کاهنان خداوند بودند.

بعداً بیشتر در مورد آنها صحبت می‌کند. او اصلاً این موضوع را بسط نمی‌دهد. به نظر می‌رسد که او فقط در حال مشخص کردن دوره زمانی است، اما آنها قرار است با ورود به فصل دوم، نقشی در داستان ایفا کنند. کمی بیشتر در مورد آنها صحبت خواهیم کرد.

هر وقت روز قربانی کردن القانه فرا می‌رسید، او به همسرش فنیته و همه پسران و دخترانش از گوشت قربانی دو قسمت می‌داد، اما به حنا دو قسمت می‌داد زیرا او را دوست داشت و خداوند رحم او را بسته بود. به ما گفته نشده است که چرا خداوند رحم او را بسته است. در اسرائیل باستان، آنها زیاد به علل ثانویه نمی‌پردازند.

تمایل ما در فرهنگ ما این است که اگر زنی وجود داشت که نمی‌توانست بچه‌دار شود، نمی‌گفتیم که خداوند رحم او را بسته است. ما اینطور به این موضوع فکر نمی‌کنیم. ما به دلایل پزشکی فکر می‌کنیم، اما در اسرائیل باستان، آنها می‌دانستند که خداوند در نهایت بر همه چیز حاکم است و آنها به اندازه ما نگران علل ثانویه نبودند.

بنابراین، خداوند رحم او را بسته بود. به ما گفته نشده است که چرا، اما خداوند او را در آن شرایط رها نمی‌کند. و چون خداوند رحم او را بسته بود، رقیبش برای تحریک او مدام او را تحریک می‌کرد.

فکر می‌کنم کاملاً واضح است که حنا مورد علاقه‌ی القانه است، اما با این وجود، او می‌خواهد بچه‌دار شود، بنابراین به فنیته روی آورده است و مطمئنم که فنیته تنش را حس کرده است، همانطور که حنا هم همینطور. این ماجرا سال به سال ادامه داشت. هر وقت حنا به خانه‌ی خداوند می‌رفت، رقیبش او را آنقدر تحریک می‌کرد که گریه می‌کرد و غذا نمی‌خورد.

بنابراین، این درگیری آنقدر شدید است و برای هانا آنقدر دردناک است که گریه می‌کند و از خوردن غذا امتناع می‌کند. او کاملاً افسرده است. ما در سرود شکرگزاری او در فصل ۲۰، بیشترش در مورد احساس او در مورد همه این موارد خواهیم داشت. القانه، شوهرش، به او می‌گفت: هانا، چرا گریه می‌کنی؟ چرا غذا نمی‌خوری؟ چرا دل‌شکسته هستی؟ آیا من برای تو از ده پسر بیشتر ارزش ندارم؟ یکی از چیزهایی که در اینجا با خواندن این کتاب کشف خواهیم کرد این است که مردان زندگی هانا این موضوع را درک نمی‌کنند.

آنها دردی را که او، به عنوان یک زن نازا، احساس می‌کند و درد ظلم را درک نمی‌کنند. آنها اصلاً متوجه نمی‌شوند. و بنابراین، القانه به سادگی به او می‌گوید، من نمی‌فهمم چرا اینقدر ناراحت هستی.

مگر من برای تو از ده پسر بیشتر ارزش ندارم؟ مگر من نمی‌توانم آرزوی تو برای یک رابطه‌ی معنادار را برآورده کنم؟ و اگر من جای هانا بودم، فکر می‌کنم برمی‌گشتم و می‌گفتم، خب، چرا پنینا را گرفتی؟ مگر من برای تو از پسرها بیشتر ارزش ندارم؟ اما به نظر نمی‌رسد که او متوجه این موضوع شده باشد. و قرار است همین را با الی هم ببینیم. او واقعاً وقتی رنج هانا را می‌بیند، متوجه نمی‌شود.

بنابراین این یکی از چیزهایی است که در این داستان می‌بینید، و جای تعجب نیست زیرا در داوران، زنان نقش بسیار مهمی در داستان دارند. در بخش اول داوران، تقریباً انگار آنها باید جنگجویان جایگزین باشند. دیورا و یائل و زن بی‌نامی که سنگ آسیاب را روی سر ایملک می‌اندازد.

اما در اواسط کتاب داوران، نقطه عطفی وجود دارد، زمانی که یفتاح دخترش را به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم می‌کند. اوضاع کمی تغییر می‌کند، و اگر به یاد داشته باشید، در بخش پایانی کتاب داوران، زنان رنج می‌برند. زنان ربوده می‌شوند.

یک زن، که صیغه یک لای بود، مورد تجاوز گروهی قرار گرفت و به قتل رسید. بنابراین، این ظلم به زنان توسط مردان بنی‌اسرائیل چیزی است که در داوران می‌بینیم، و بنابراین جای تعجب نیست که سموئیل با یک زن مظلوم شروع می‌کند. و طنز ماجرا این است که او توسط زن دیگری مورد ظلم قرار گرفته است.

به اینجا رسیده است. بنابراین، این موضوعی است که در میان پیامبران پیشین وجود داشته است. اگر برای لحظه‌ای روت را کنار بگذاریم و فقط به این صورت فکر کنیم که اول سموئیل داستان را ادامه می‌دهد، اگر روت را شاید به عنوان یک میان‌برده در نظر بگیریم، و اول سموئیل را به عنوان ادامه داستان داوران ببینیم، دیدن این موضوع تعجب‌آور نیست.

وقتی آنها از شیلوه از خوردن و آشامیدن فارغ شدند، حنا از جایش بلند شد. و الی کاهن روی صندلی کنار چارچوب در معبد خداوند نشست بود.

وقتی برای اولین بار الی را می‌بینیم، او نشسته است. او پیر است، خواهیم فهمید. او تقریباً نابیناست.

او در این روایت، شخصیتی منفعل خواهد بود که به نظر می‌رسد هرگز واقعاً نمی‌فهمد اطرافش چه می‌گذرد. و وقتی هم که می‌فهمد، دیگر خیلی دیر شده است. بنابراین، طرز نشستن او روی این صندلی کنار چارچوب در معبد خداوند، او را در نقش یک شخصیت منفعل قرار می‌دهد.

حنا با تلخی جان، بسیار گریست و به درگاه خداوند دعا کرد. و نذر کرد و گفت که در این فرهنگ، آنها این کار را خواهند کرد. وقتی رنج می‌کشیدند، گاهی اوقات به حضور خداوند می‌رفتند و به او قول می‌دادند.

پروردگارا، اگر این کار را برای من انجام دهی، من هم به نوبه خود چیزی به تو خواهم داد. پس ای خداوند متعال، اگر فقط به بدبختی بندهات نگاه کنی. و به عباراتی که او هنگام خواندن این آیات برای خودش به کار می‌برد، توجه کن.

اصطلاحات مختلفی برای بدبختی، رنج و ستم. کاش فقط به بدبختی بندهات نگاه کنی و مرا به یاد بیاوری. و در کتاب مقدس، در دعاهایی مانند این، وقتی می‌گویند به یاد داشته باش، انگار خداوند فراموش نکرده است، اما آنها طوری احساس می‌کنند که انگار فراموش کرده است.

و بنابراین، وقتی می‌گویند به یاد داشته باش، منظورشان واقعاً به یاد داشته باش و کاری انجام بده. تشخیص دهید و کاری در مورد آن انجام دهید. اما این اصطلاحی است که آنها استفاده می‌کنند.

و بندهات را فراموش نکن. من احساس می‌کنم فراموش شده‌ام، ای خداوند، اما به او پسری عطا کن. آنگاه او را برای تمام روزهای زندگی‌اش به خداوند خواهم سپرد و هرگز تیغی بر سرش نخواهد رفت.

درست نیست که سموئیل را نذیره بنامیم، اما این کاری است که نذیره‌ها انجام می‌دادند، بنابراین ممکن است که او واقعاً نذیره بوده باشد. اما امیدواریم همانطور که اشاره کردیم، سموئیل را در کنار شمشون ببینید. او یک بنده مو بلند خداوند است.

در نهایت، سامسون در این زمینه شکست خورد، اما ساموئل موفق خواهد شد. اما هیچ تیغی هرگز روی سرش استفاده نخواهد شد. بنابراین، هانا لزوماً پسری را نمی‌خواهد که در ابتدا در خانه بدود.

نگرانی اصلی او این است که من فقط می‌خواهم از این ظلم‌رهای یابم. چون مطمئنم در این فرهنگ، مردم فکر می‌کردند، چه کسی گناه کرده است؟ او حتماً کار وحشتناکی انجام داده، یا کسی، شاید والدینش، کار وحشتناکی انجام داده‌اند. او نمی‌تواند مانند اکثر مردم مورد لطف خداوند قرار گیرد.

مردم اینگونه فکر می‌کردند. شما این را در زمان عیسی می‌بینید، زمانی که آنها تصمیم گرفتند، چه کسی با مرد نابینا گناه کرد. چه کسی او یا والدینش را گناهکار کرد؟ و آنها معتقد بودند که کودکان در رحم مادر می‌توانند در آن اوایل گناه کنند. و بنابراین، مردم احتمالاً به حنا نگاه می‌کردند و فکر می‌کردند، او چه کار اشتباهی کرده است؟ و او مظلوم است.

او فقط می‌خواهد بتواند بگوید، من یک پسر داشته‌ام. و در این فرهنگ پسرها ترجیح داده می‌شدند. من یک پسر داشته‌ام.

من دیگر نازا نیستم. خداوند واقعاً مرا برکت داده است. و او می‌گوید، او را به تو برمی‌گردانم.

و او تمام روزهای عمرش را در معبد بزرگ به تو خدمت خواهد کرد. و او وقف تو خواهد شد. و موهای تراشیده‌اش نشانه‌ای از این امر خواهد بود.

همانطور که او به دعا به درگاه خداوند ادامه می‌داد، در آیه ۱۱۲ الی دهان او را مشاهده کرد. بنابراین، الی می‌تواند ببیند که او آرام دعا می‌کند. حنا در قلبش دعا می‌کرد و لب‌هایش تکان می‌خورد، اما صدایش شنیده نمی‌شد.

الی فکر می‌کرد که او مست است. جالب نیست؟ او این زن را در حال حرف زدن می‌بیند و فکر می‌کند که او حتماً مست است. بنابراین یک بار دیگر، به نظر می‌رسد مردان زندگی هانا متوجه موضوع نمی‌شوند.

او این قضاوت ارزشی را انجام می‌دهد که کاملاً اشتباه است. و به او گفت، تا کی می‌خواهی به مست کردن ادامه بدهی؟ شرابت را کنار بگذار. بنابراین، به حق، خودپسندانه او را محکوم می‌کند.

این کلمات در خواندن دوم اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. می‌دانید، وقتی روایت کتاب مقدس را می‌خوانید، آن خواندن اول وجود دارد. مثل تماشای یک فیلم برای اولین بار است.

و با پیش رفتن داستان، احساسات زیادی به وجود می‌آید، مخصوصاً اگر با داستان‌هایی که زیاد با آنها آشنا نیستید، آشنا باشیم. ما با بعضی از این داستان‌ها آنقدر آشنا هستیم که دیگر نیازی به خواندن اولیه نداریم. اما به مخاطب اصلی فکر کنید.

وقتی دارند این را می‌خوانند، دارند همه این‌ها را به ذهنشان می‌سپارند. اما گاهی اوقات خواندن دوباره خیلی خیلی جالب است. چیزهایی را در اوایل داستان می‌بینید که ممکن است دفعه اول از دست داده باشید.

یادمه وقتی فیلم حس ششم رو دیدم، اولین باری بود که دیدم، به جورایی انگار، وای، این بچه دیوونه‌ست. این بچه دیوونه‌ست.

اما بعد با پیشرفت داستان متوجه می‌شوید که نه، حق با بچه است. آن مرد مرده است. و بنابراین، بار دوم در طول فیلم، شما احساساتی نمی‌شوید و آنقدر گیج نمی‌شوید و سعی نمی‌کنید مسائل را بفهمید.

بار دوم در طول فیلم، چیزهایی را در بخش اول داستان می‌بینید که در بار اول از دست داده بودید. مثل وقتی که او با همسرش در رستوران صحبت می‌کند.

و به نوعی به نظر می‌رسد که او از او آگاه است، اما اگر با دقت به آن نگاه کنید، واقعاً اینطور نیست.

بنابراین، برای بار دوم، این کلمات خیلی بیشتر معنی پیدا می‌کنند، چون حالا درباره هافنی و فینپاس و شخصیت‌هایشان اطلاعات بیشتری خواهیم داشت.

پسران خودش دارند به مقدسات تجاوز می‌کنند. آنها اساساً دارند غذای خداوند را از او می‌دزدند. فقط دارند تشریفات مربوط به قربانی‌های مناسب را زیر پا می‌گذارند، و ما در درس بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

و آنها در واقع با زنانی که در معبد کار می‌کنند، روابط جنسی نامشروع دارند. همه اینها در اطراف الی اتفاق می‌افتد، اما با این حال او این زن را به عنوان ... محکوم می‌کند.

مست بدون اینکه حتی همه حقایق را بدانند. بنابراین، این مرد به نوعی بی‌اطلاع معرفی می‌شود.

او واقعاً نمی‌فهمد اطرافش چه می‌گذرد، اما هانا سریع او را اصلاح می‌کند. هانا پاسخ داد: «نه، سرورم. من زنی هستم که عمیقاً آشفته‌ام.»

او قبلاً از کلمه بدبختی استفاده کرده بود. حالا، او زنی است که عمیقاً رنج می‌کشد. من شراب یا آجیو ننوشیده‌ام.

من روحم را برای خداوند آشکار می‌کردم. بندهات را به عنوان یک زن بدکاره تلقی نکن.

من از شدت اندوه و غم، اینجا دعا کرده‌ام.

دو کلمه دیگر که او استفاده می‌کند، و خیلی مهم است، عبارت «زن شرور» است، چون در زبان عبری، او از یک کلمه معمولی برای شرور یا بدکار استفاده نمی‌کند. او اساساً از کلمه «بلیال» استفاده می‌کند، یا گاهی اوقات «بلیال» به این شکل دیده می‌شود. بعداً، وقتی به عهد جدید می‌رسید، این کلمه به عنوانی برای شیطان تبدیل می‌شود، «بلعار» یا «بلیال».

اما کلمه «belial» در عهد عتیق، به معنای بی‌ارزش، تقریباً بی‌ارزش است. پس، من را یک زن شرور بی‌ارزش فرض نکنید. ظاهراً او احساس کرده که الی با متهم کردن او به مستی، چنین فکری در مورد او می‌کند.

اما خیلی جالبه که همین کلمه قراره توی فصل دوم برای پسران الی استفاده بشه. راوی قراره اونا رو با اون کلمه توصیف کنه. اونا پسرای بی‌ارزش و شروری هستن.

خب، متوجه طنز ماجرا شدید؟ الی طوری با او رفتار می‌کند که انگار از این نوع آدم‌هاست. در حالی که در واقع پسرهای خودش از این نوع آدم‌ها هستند، الی با او طوری رفتار می‌کند که انگار از این نوع آدم‌هاست. اما در فصل دوم بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد.

الی پاسخ داد: «به سلامت برو، و خدای اسرائیل آنچه را که از او خواسته‌ای به تو عطا کند. پس هر چه از خداوند بخواهی، آرزوی دلت را به تو عطا کند.» او گفت: «باشد که بندهات در نظر تو مورد لطف قرار گیرد.»

سپس او رفت و چیزی خورد و دیگر چهره‌اش غمگین نبود. جالب است که او روحش را در برابر خداوند جاری می‌کند، و سپس نوعی برکت از الی دریافت می‌کند، سرانجام، وقتی الی بالاخره متوجه می‌شود چه خبر است، و با دعا به درگاه خداوند، و دریافت کلامی از خداوند، چهره و رفتارش تغییر می‌کند. چهره‌اش دیگر غمگین نیست، و او می‌رود و غذا می‌خورد.

و من این را یک مضمون می‌دانم. فکر نمی‌کنم این نکته اصلی این داستان باشد، اما این داستان‌های عهد عتیق به خوبی اصول کتاب مقدس را نشان می‌دهند. منظورم این است که مضمون اصلی این متن این است که خدا پیروان وفادار خود را تیرئه می‌کند، اما مضامین فرعی زیادی وجود دارد.

و شما این اصل را در عهد عتیق می‌بینید. مزمورنویس قلب‌های خود را در حضور خدا می‌ریزد. برخی از مردم در دعا کردن به خداوند به این روش مردد هستند، همانطور که حنا در اینجا انجام داد.

ما واقعاً متوجه کلمات دعای او نمی‌شویم، اما فکر می‌کنم می‌توانیم به وضوح ببینیم که این مرثیه‌ای بود که او در پیشگاه خداوند دعا می‌کرد، و مردم از آن طفره می‌روند. من نمی‌توانم اینگونه به خداوند دعا کنم. این نامناسب است.

اعتراض کردن و از او خواستن که بیدار شود، انگار که خواب است. مردم از این طریق با خدا صحبت کردن خجالت می‌کشند، اما من در تجربه خودم کشف کرده‌ام که انجام این کار یک حس رهایی‌بخشی دارد. و بنابراین، فکر می‌کنم منظور پطرس از اینکه می‌گوید همه نگرانی‌هایتان را به او بسپارید، همین است.

قرار است ما سپاسگزار باشیم، اما گاهی اوقات اولین قدم این است که نگرانی‌هایمان را به او بسپاریم، زیرا وقتی این کار را می‌کنیم، به نوعی مشکل خود را به خداوند سپرده‌ایم و می‌دانیم چه نوع خدایی داریم و این نوعی رهایی‌بخشی است. و این در مورد هانا صدق می‌کند. او قلبش را پیش خداوند گشوده است.

او پاسخی از جانب خداوند برای ما دریافت کرده است که از طریق کلام او، همانطور که کلام او را می‌خوانیم، به ما اطمینان می‌دهد که او همیشه با ماست و می‌توانیم حال و آینده خود را به او بسپاریم، و این رفتار او را تغییر می‌دهد. صبح زود روز بعد، آنها برخاستند و در حضور خداوند پرستش کردند و سپس به خانه خود در رامه بازگشتند. القانه با همسرش حنا همبستر شد و خداوند او را به یاد آورد.

او این را درخواست کرد، خدایا مرا به یاد بیاور، و اکنون خداوند او را به یاد می‌آورد، که به این معنی است که او قرار است به دعای او پاسخ دهد. او قرار است آن پسر را به او بدهد، همانطور که الی دعا کرده بود. بنابراین، به مرور زمان، حنا باردار شد.

لقاح نسبتاً سریع اتفاق می‌افتد، فکر می‌کنم ظرف چهار تا هفتاد و دو ساعت، اما در اسرائیل باستان، احتمالاً همه اینها را نمی‌فهمیدند، و بنابراین نمی‌دانستند که حنا باردار است تا زمانی که خودش را نشان داد. بنابراین، با گذشت زمان، حنا باردار شد و پسری به دنیا آورد و او را سموئیل نامید و گفت، چون من از خداوند برایش خواستم. حال نام سموئیل، سموئیل، به معنای پرسیدن یا چیزی شبیه به آن نیست، اما گاهی اوقات کاری که آنها انجام می‌دادند، نامی را انتخاب می‌کردند که شبیه یک کلمه خاص به نظر می‌رسید، و در این مورد، او از خداوند، برای کودک، شعل، خواسته بود، و بنابراین برخی از حروف آن کلمه با نام سموئیل، سموئیل، یکسان است، و بنابراین وقتی نام سموئیل را گفت، به او یادآوری شد که من او را خواستم، و خداوند صدای مرا شنید.

و بنابراین، او در این مورد نامی مناسب به او می‌دهد، نامی که برای او یادآور شرایطی باشد که پیرامون تولد سموئیل وجود داشت. بنابراین، هنگامی که القانه مرد با تمام خانواده‌اش برای تقدیم قربانی سالانه به خداوند و برای

نذر خود را ادا کند، حنا نرفت. او به شوهرش گفت پس از اینکه پسر از شیر گرفته شد، او را می‌برم و به حضور خداوند می‌آورم و او همیشه آنجا زندگی خواهد کرد.

بنابراین، او به خداوند قول داده بود که این کار را انجام دهد، اما کاملاً برای این اتفاق آماده نیستیم. او می‌خواهد او را از شیر بگیرد و وقتی به آنجا رسید، او را برای رفتن آماده کند. و یک بار دیگر، پاسخ القانه به نظر من نامناسب است.

شوهرش به او گفت: «القانا، هر چه صلاح می‌دانی بکن. اینجا بمان تا وقتی که او را از شیر بگیری. فقط باشد که خداوند وعده‌اش را عملی کند.»

به نظر می‌رسد که او کمی در این مورد مردد است. او کاملاً مطمئن نیست که کاری که او انجام می‌دهد مناسب است. ما واقعاً مطمئن نیستیم که او به چه چیزی اشاره می‌کند.

فقط باشد که خداوند به وعده‌اش عمل کند. هیچ وعده‌ای از جانب خداوند به او یا خودش پیش از این داده نشده است. ما از برکت الی برخوردار بودیم، اما این [وعده] محقق شده است.

حنا، فرزند حنا، صاحب پسری شد و دعایش مستجاب شد، بنابراین ما واقعاً مطمئن نیستیم که این به چه چیزی اشاره دارد. بنابراین، زن در خانه ماند و پسرش را تا زمانی که او را از شیر گرفت، شیر داد. پس از اینکه پسر از شیر گرفته شد، او پسر را که در آن زمان جوان بود، به همراه یک گاو نر سه ساله، یک ایفه آرد و یک مشک شراب با خود برد و او را به خانه خداوند در شیلوه آورد.

وقتی گاو نر را ذبح کردند، پسر را نزد عیلی آوردند و او به عیلی گفت: «به جان تو سوگند، ای سرورم، من همان زنی هستم که اینجا در کنار تو ایستاده و به درگاه خداوند دعا کردم. من برای این کودک دعا کردم و خداوند آنچه را که از او خواستم به من عطا فرمود.»

اکنون او را به ... می‌دهم. پس او نذر خود، وعده خود به خداوند را وفا می‌کند.

و سپس، به طرز عجیبی، می‌گویند که او در آنجا خداوند را پرستش می‌کرد. او کیست؟ من حدس می‌زنم که می‌تواند القانه باشد، اما در چند آیه از او نامی برده نشده است. چرا او را اینجا آورده‌ایم؟ در برخی متون آمده است که آنها خداوند را می‌پرستیدند، که منطقی‌تر است، اما در عین حال، ممکن است سموئیل را، با وجود جوانی‌اش، به عنوان یک پرستنده خداوند به تصویر بکشد.

او در حال حاضر قادر به انجام این کار است. بنابراین، این می‌تواند تضاد با حُفنی و فیینحاس را که در فصل بعدی خواهیم دید، ایجاد کند. این ممکن است یکی از عناصر داستان باشد که هنگام خواندن داستان برای اولین بار، در مورد آن گیج می‌شوید، اما این داستان‌ها به عنوان داستان‌های اصیل، به عنوان متون الهام گرفته از کتاب مقدس، طراحی شده‌اند تا بارها و بارها خوانده شوند.

و ضمناً، وقتی این کار را می‌کنید، همیشه چیز جدیدی کشف می‌کنید. بنابراین، این ممکن است عنصری در داستان باشد که وقتی داستان را برای بار دوم می‌خوانیم، بیشتر قابل درک باشد و ببینیم، آه، سموئیل از همان ابتدا، حتی وقتی کوچک بود و تازه از شیر گرفته شده بود، خداوند را می‌پرستید. در مقابل، پسران الی اصلاً خداوند را نمی‌پرستند.

و این ما را به فصل دوم در یک متن بسیار شگفت‌انگیز می‌رساند. سپس حنا دعا کرد و گفت: «دل من در خداوند شادمان است. در خداوند، شاخ من برافراشته شده است.»

این خیلی مهمه. داره در مورد چی حرف میزنه؟ شاخ داره؟ خب، همیشه اینقدر تحت‌اللفظی برداشت کرد. این به استعاره‌است.

او خودش را با یک گاو وحشی مقایسه می‌کند، حیوانی که از شاخ‌هایش در مبارزه با رقیبا استفاده می‌کند. و بنابراین از همان ابتدا، در آهنگ او می‌توانیم بفهمیم که او چگونه به درگیری با پنبه نگاه می‌کند. او آن را با اصطلاحات نظامی توصیف می‌کند.

و خداوند به او قدرت داده تا پسری داشته باشد. او در مقابل این همسر رقیب، و در واقع در مقابل دیگران که احتمالاً در مورد او سؤالاتی می‌پرسیدند، از او دفاع کرده است، زیرا حنا نمی‌تواند فرزندی داشته باشد. اینجا مشکلی وجود دارد.

اما انگار او به مبارزه علیه منتقدان و ستمگران رفته است و اکنون پیروزی را به دست آورده است. و خداوند شاخ او را برافراشته است، و بنابراین او خود را با این گاو وحشی مقایسه می‌کند که در نبرد با رقیب خود پیروز شده است، و شاخش برافراشته است. او توسط خداوند تیرنه شده است.

او می‌گوید: «دهانم بر دشمنانم فخر می‌کند، زیرا از نجات تو شادمانم» او کسی بود که نیاز به نجات توسط خداوند داشت. خداوند او را از دشمنانش رهایی بخشید.

بنابراین یک بار دیگر، این زبان نظامی که استفاده شده است. در این مرحله، برای اینکه واقعاً آنچه را که او در بقیه آهنگ می‌گوید درک کنیم، باید چیزی در مورد فرهنگ بدانیم.

و بنابراین، ما قصد داریم در مورد بعل، خدای بعل، خدای کنعانی بعل، که خدای باروری و همچنین خدای طوفان بود، صحبت کنیم.

بعل خدایی بود که کنعانیان برای باران می‌پرستیدند. آنها معتقد بودند که بعل کسی است که باران و شبنم را فراهم می‌کند تا زمین حاصلخیز شود و محصولات کشاورزی رشد کنند. او همچنین خدای باروری در قلمرو بشر است.

او کسی است که به شما فرزند می‌دهد. و در این فرهنگ، همه چیز در مورد بچه‌ها و محصولات کشاورزی است. این یک جامعه کشاورزی است، و آنها می‌خواهند محصولات خوبی داشته باشند، و می‌خواهند بچه‌دار شوند.

در یک زمینه کشاورزی، داشتن فرزندان زیاد مهم است. علاوه بر این، در این زمینه تاریخی خاص، شما فرزندان زیادی را از دست خواهید داد. کودکان خواهند مرد.

و بنابراین، داشتن فرزند مهم است. و بنابراین، آنها بعل، این خدای باروری را می‌پرستیدند. و بعل با الهه‌ها رابطه جنسی برقرار می‌کرد.

او خدای باروری است. و بنابراین، کنعانی‌ها او را می‌پرستیدند. و در سال ۱۹۲۹ در محل اوگاریت، در شمال اسرائیل، که توسط فرانسوی‌ها کاوش شده بود، لوح‌هایی در آنجا کشف کردند.

با رمزگشایی، ترجمه و مطالعه دقیق این لوح‌ها، اکنون اطلاعات زیادی در مورد پرستش بعل در این منطقه از جهان در آن زمان داریم. بعل بخشی از پانتئون خدایان بود و در نظام کنعانی، یک خدای والا وجود دارد. بعل خدای والا نیست.

خدای والا، ال، EL نامیده می‌شود، که در زبان عبری و حتی در اوگاریتی نوعی کلمه عمومی برای خدا است، اما نام یا لقب این خدای والا است. او اینجا در صدر پانتئون کنعانی قرار دارد. در زیر او، خدایان دیگری وجود دارند که برای کنترل جهان تحت اقتدار نهایی ال در رقابت هستند.

بعل یکی از این خدایان است. با این حال، دو خدای اصلی دیگر نیز وجود دارند که رقیب بعل هستند. یکی یام است.

یام خدای دریا است. و بنابراین، بعل باید دریا را شکست دهد زیرا دریا فقط می‌خواهد وارد شود و همه چیز را غرق کند و همه جا را تصرف کند و به اصطلاح هرج و مرج ایجاد کند. و بنابراین، بعل باید دریا را شکست دهد.

جالب است که در عهد عتیق برخی از این تصاویر به یهوه، خدای اسرائیل، نسبت داده شده است. او دریا را در رابطه با خلقت، در رابطه با خروج، شکست می‌دهد و این بدان معنا نیست که یهوه از دین کنعانی تکامل یافته است، همانطور که

برخی افراد سعی می‌کنند بحث کنند. این قسمت‌ها در عهد عتیق ذاتاً بحث‌برانگیز هستند.

بنی اسرائیل تأیید می‌کنند که خدای ما، یهوه، همه اینها را کنترل می‌کند. او کسی است که دریا را شکست می‌دهد، دریایی که نماد شر و در تضاد با خداست. بنابراین، بعل، یام را شکست می‌دهد.

او دریا را شکست می‌دهد. او همچنین رقیب دیگری به نام موت دارد. موت خدای مرگ است.

و بنابراین، در اساطیر کنعانی‌ها، بعل در واقع توسط موت شکست می‌خورد. او با موت نبردی دارد و شکست می‌خورد و مجبور می‌شود به دنیای زیرین، به دنیای مردگان، قلمرو موت که بر آن حکومت می‌کند، برود. خوشبختانه برای بعل، او دوباره زنده می‌شود.

او خدایی است که می‌میرد و زنده می‌شود. او به کمک الهه‌ای به نام آنات، که موت را شکست می‌دهد، به زندگی بازمی‌گردد. اما این خدایان راهی برای آمدن و رفتن دارند.

موت کاملاً تکه‌تکه و به باد سپرده می‌شود، اما هفت سال بعد، ناگهان، دوباره برمی‌گردد. و بعل و موت دوباره با هم درگیر می‌شوند و ال، حکمی صادر می‌کند و می‌گوید بعل برنده است. اما این حس به آدم دست می‌دهد که انگار در بوکس، رأی دو نفر با هم یکی است.

این پایان ماجرا نیست. تمام این اسطوره‌شناسی‌ها درباره چیست؟ درباره طبیعت است. خدایان و طبیعت یکی هستند.

در عهد عتیق، یهوه، خدای اسرائیل، مافوق طبیعت است. او خالق طبیعت است. او بخشی از آن نیست.

او بالاتر از آن است. اما در تفکر کنعانی، طبیعت و خدایان همگی در هم تنیده شده‌اند. همه اینها بخشی از یک سیستم هستند.

اساساً، این منعکس کننده طبیعت و چرخه فصلی و موقعیت است. وقتی بعل کنترل را در دست داشته باشد، همه چیز به شیوه صحیح خود عمل خواهد کرد. باران به موقع خواهد بارید.

فصل مناسب.

ما هم نمی‌خواهیم همیشه باران بیارد. باران خواهد بارید، زمین را بارور خواهد کرد، محصولات رشد خواهند کرد و همه چیز طبق روال معمول خود پیش خواهد رفت.

اما چه اتفاقی می‌افتد وقتی خشکسالی طولانی می‌شود و فصل خشک پایان نمی‌یابد؟ فقط طولانی‌تر می‌شود.

خب، از نظر آنها، این زمانی است که بعل شکست خورده و موت قدرت را به دست گرفته است. بنابراین، خشکسالی طولانی مدت می‌تواند کشنده باشد. نبود غذا.

و بنابراین، این اسطوره‌شناسی به گونه‌ای طراحی شده است که منعکس‌کننده‌ی چیزی باشد که آنها در مورد طبیعت می‌دانستند. و بنابراین، هنگامی که بعل شکست خورد و مجبور شد به دنیای مردگان و دنیای زیرین برود، آنها برای او سوگواری می‌کردند تا او را به زندگی بازگردانند. همانطور که در اساطیر می‌بینیم، حتی خدای بزرگ، ال، از مرگ بعل ناراضی است.

و او از تخت خود پایین می‌آید، پلاس می‌پوشد، سنگ تیزی برمی‌دارد و شروع به بریدن خود می‌کند. اینها آیین‌های سوگواری هستند. این کاری است که شما هنگام سوگواری برای مردگان انجام می‌دهید.

به همین دلیل است که تثیبه ۱۴ به بنی‌اسرائیل می‌گوید، شما نباید برای مردگان خود را زخمی کنید. شما نباید در این مراسم عزاداری کنعانی شرکت کنید. این بت‌پرستی است و من نمی‌خواهم شما این کار را انجام دهید.

اگر داستان الیاس و انبیای بعل را در کوه کرمل در اول پادشاهان ۱۸ به یاد بیاورید، انبیای بعل چه می‌کردند؟ آنها در حالی که به این سو و آن سو می‌پریدند و سعی می‌کردند بعل را وادار به باران کنند، خود را زخمی می‌کردند، چون به یاد داشته باشید، خشکسالی شده بود. بنی‌اسرائیل تصمیم گرفته بودند که بعل را بپرستند. و خب، کمی بدشانسی.

به محض اینکه تصمیم می‌گیرند بعلیسم را در پادشاهی شمالی به دین رسمی تبدیل کنند، او می‌آورد و می‌آورد. او می‌آورد و روی آنها می‌آورد. و خشکسالی می‌آورد.

و بنابراین، آنها در تلاش برای زنده کردن او، خود را زخمی می‌کنند. خب، این بخشی از پیشینه ماجرا است. بعل خدایی است که باران می‌آورد.

او رعد می‌کند. او با رعد می‌آید. رعد، صدای مقدس او نامیده می‌شد.

و بعل یک خدای کلیدی است. او بسیار مهم است. چندین خدا وجود دارند که خدای والا ال را احاطه کرده‌اند و به آنها مقدسین می‌گویند.

اما در یک متن، آناث می‌گوید بعل مقدس‌ترین خدایان است. چه کسی می‌تواند با او مقایسه شود؟ پس، به وضعیت حنا فکر کنید. و من فکر نمی‌کنم که ما اینجا متن را تفسیر می‌کنیم.

او در محیطی فرهنگی زندگی می‌کند که در آن بعل در اسرائیل پرستش می‌شود. قضات صحبت می‌کنند بارها و بارها در مورد این موضوع صحبت کرده‌ام. در واقع، داستان جدعون را به خاطر بیاورید.

آنها یک قربانگاه بعل در یک شهر اسرائیلی دارند. پدر جدعون آن را اداره می‌کند. و وقتی جدعون آن را خراب کند، تمام شهر آماده کشتن او می‌شوند.

پدرش مداخله می‌کند، و ما واقعاً مطمئن نیستیم که منظورش چیست، اما به نظر می‌رسد که می‌گوید بهتر است ما به جای او در نبرد بعل نجنگیم. ممکن است آزرده خاطر شود. بگذارید خودش نبردش را بکند.

حالا، شاید این کار برای نجات پسرش طراحی شده باشد. در هر صورت، او نام جدیدی به پسرش می‌دهد. یرو بعل. بگذارید بعل با او بجنگد.

بنابراین، از آن به بعد، جدعون این نام را به خود گرفت. یرو بعل، این چالش با بعل. و بنابراین، بله، بعل در اسرائیل پرستش می‌شود. و بنابراین، به وضعیت حنا فکر کنید.

او یک زن نازا است. خداوند به او فرزندی نداده است. فکر می‌کنم بسیاری از زنان در آن شرایط کاری را انجام می‌دادند که دیگران انجام می‌دهند.

آنها به بعل روی می‌آوردند و او را می‌پرستیدند، چون بالاخره این شغل اوست. شاید بتوانیم او را با یهوه عجین کنیم. می‌توانیم به نوعی یهوه را بپرستیم، اما شاید بتوانیم بعل را هم وارد کنیم و او را بپرستیم، چون شاید قلمرو او باروری و زندگی و مرگ و همه اینهاست.

بنابراین، فکر می‌کنم او را خواهیم پرستید. من یهوه را رد نمی‌کنم، اما در کنار آن، بعل را نیز خواهیم پرستید. وسوسه‌ای برای انجام این کار وجود داشت.

به این می‌گن تلفیق ادیان، و خداوند گفت، نه، تو قرار نیست این کار رو بکنی. حنا این کار رو نکرد. او به محراب رفت.

او با وجود اینکه بدبختی و ظلم زیادی را تجربه می‌کرد، قلبش را به درگاه خداوند گشود. او به خداوند وفادار و صادق بود. و اکنون، همانطور که او از خداوند به خاطر مداخله‌اش تشکر می‌کند، شاهد پژواک‌هایی از جهان‌بینی کنعانی خواهیم بود و او علیه آن به بحث و جدل خواهد پرداخت.

بنابراین، به آیه توجه کنید که هیچ کس مانند خداوند مقدس نیست، و او در اینجا عمدتاً از نظر اخلاقی صحبت نمی‌کند. وقتی از کلمه مقدس استفاده می‌کنیم، معمولاً به کسی فکر می‌کنیم که درستکار است. او از کلمه مقدس به معنای اصلی آن یعنی جدا شده، منحصر به فرد، یگانه و بی‌اهمیت استفاده می‌کند.

هیچ کس واقعاً مانند یهوه مقدس نیست. او جدا شده است. او از همه دیگران متمایز است.

او بی‌انظیر است. او خدای یگانه و بی‌اهمیت است. جز تو کسی نیست.

حالا، در بافت فرهنگی او، خیلی‌ها می‌گویند، بله، وجود دارد. بعل، در مورد بعل و بعضی از خدایان دیگر چطور؟ هیچ صخره‌ای مثل خدای ما وجود ندارد. خب، صخره، این کلمه کمی گیج‌کننده است.

چرا او باید خدا را صخره بنامد؟ این اصلاً چه معنایی دارد؟ سنگی که برداشته و به سمت کسی پرتاب شود؟ منظور او چیست؟ خب، آن کلمه خاصی که برای صخره استفاده می‌شود، سور، در واقع به یک صخره سنگی اشاره دارد. داوود قرار است خداوند را صخره خود بنامد زیرا وقتی داوود توسط شائول تعقیب می‌شد، مجبور بود گاهی اوقات به این مناطق برود تا از شائول دور شود. این به صخره سنگی به عنوان پناهگاهی اشاره دارد که در آن می‌توانید محافظت پیدا کنید و تا جایی که به دشمنانتان مربوط می‌شود، نسبتاً غیرقابل دسترس خواهید بود.

بنابراین، در واقع به معنی محافظ است، اما اگر آن را به این شکل ترجمه کنید، تصویر را از دست می‌دهید. اما کلمه rock در انگلیسی هم می‌تواند گیج‌کننده باشد، بنابراین او در واقع به معنی محافظ است. خب، من از صخره‌های سنگی می‌ترسم.

من ارتفاع را دوست ندارم، اما آن را به عنوان مکانی برای محافظت می‌دانم. هیچ‌کس نمی‌تواند مانند خدای ما از مردمش محافظت کند، و من متوجه شدم که این درست است. او می‌گوید که من توسط خداوند محافظت شده‌ام.

من از این ظلم‌رهای یافته‌ام، و حالا او با کسانی که او را زیر سوال برده‌اند صحبت می‌کند، و از ضمیر جمع استفاده می‌کند. او فقط به صورت مفرد صحبت نمی‌کند. در زبان عبری، می‌توانیم تشخیص دهیم که آیا فعل دوم شخص مفرد است یا جمع، و او از صیغه جمع استفاده می‌کند.

اینقدر با تکبر صحبت نکن، و نگذار دهانت چنین تکبر و غروری را بیان کند. او احتمالاً فنیته را مد نظر دارد، اما دیگران را نیز، شاید کسانی که چیزهایی به او گفته بودند، یا شاید فقط دشمنان یهوه به طور کلی، زیرا خداوند خدایی است که می‌داند.

پس، خداوند از آنچه می‌گذرد آگاه است و اعمال به وسیله او سنجیده می‌شوند.

بنابراین، او کاملاً از این واقعیت آگاه است که خداوند دانای کل است. او همه چیز را می‌داند، و همچنین، او عادل است. این یکی از کارکردهای اصلی علم مطلق اوست.

او همه چیز را می‌داند، بنابراین می‌تواند آنچه را که درست و عادلانه است انجام دهد. اعمال توسط او سنجیده می‌شوند. کمان جنگجویان شکسته است، اما آنان که می‌لغزند، مسلح به قدرتند.

او دوباره از این زبان نظامی برای توصیف آنچه اتفاق می‌افتد استفاده می‌کند، و به نظر می‌رسد که در مورد آنچه اتفاق افتاده است، تعمیم می‌دهد. کمان‌های جنگجو، خب، یکی از آن جنگجویان پنینا بود. کسانی که زمین خوردند، خب، او بود، اما اکنون او قدرت دارد.

او صاحب فرزندی شده است. کسانی که سیر بودند، خود را برای غذا اجیر می‌کنند، اما کسانی که گرسنه بودند، دیگر گرسنه نیستند. خداوند اوضاع را دگرگون خواهد کرد.

بله، برخی ممکن است برای مدتی موفق شوند، اما اگر پرهیزکار نباشند و در کنار خدا نباشند، در نهایت سرنگون خواهند شد. و کسانی که گرسنه هستند، بله، قوم خدا گاهی اوقات از ظلم و ستم رنج می‌برند. حنا این کار را کرده است، اما در نهایت، خداوند به آنها غذا می‌دهد، گویی دیگر گرسنه نیستند، و بنابراین خداوند این تغییر را ایجاد کرده است. او این کار را در گذشته انجام داده است، به طور کلی.

او این کار را برای هانا انجام داده است، و سپس او کمی به خانه نزدیک‌تر می‌شود. او کمی کلی صحبت می‌کرد، اما بعد می‌گوید، زنی که نازا بود، هفت فرزند به دنیا آورده است، اما زنی که پسران زیادی داشته، افسرده شده است. شما نمی‌توانید هانا و فینا را در این تصویر ببینید.

هانا هفت فرزند نداشته است، اما برای تأکید از اغراق استفاده می‌کند. قرار است فرزند بیشتری داشته باشد. قرار است پنج فرزند دیگر داشته باشد، اما از هفت فرزند استفاده می‌کند.

شاید شنیده باشید که این عدد، عدد کمال یا تمامیت است، و واقعاً هم همینطور است. وقتی کتاب مقدس را می‌خوانید، می‌بینید که به این شکل استفاده شده است، و همچنین در جهان باستان خاور نزدیک، این یک چیز فرهنگی بود. بنابراین، آنها وقتی می‌خواستند بر کامل بودن و بی‌انقص بودن تأکید کنند، از عدد هفت یا مضربی از هفت استفاده می‌کردند، و بنابراین زنی که نازا بود، هفت فرزند به دنیا آورده است.

او هر چیزی که می‌خواهد را دارد. فکر می‌کنم ایده این است که او یک مادر کامل است، اما در اینجا باید در درجه اول به خودش اشاره کند، حتی اگر به طور کلی‌تر باشد. سپس در آیه ششم کمی تغییر می‌کند و شروع به استفاده از افعال کمکی به زبان عبری می‌کند، اشکالی که نشان می‌دهد این کاری است که خدا معمولاً اکنون انجام می‌دهد.

بنابراین، او از گذشته به حال حرکت می‌کند. خداوند می‌میراند و زنده می‌کند. او به گور فرود می‌آورد، و ترجمه NIV آن را برمی‌خیزاند، همانطور که اکثر ترجمه‌ها این کار را می‌کنند، و من قبلاً آن را به این صورت ترجمه می‌کردم، اما در زبان عبری، در واقع یک شکل است، یک شکل فعل است که

شما وقتی از چیزی که اتفاق افتاده است، توضیح می‌دهید، استفاده می‌کنید، و بنابراین من الان بیشتر تمایل دارم که آن را ترجمه کنم، و او [مرد] مطرح کرده است، زیرا او دیگر نمی‌تواند تعمیم دهد.

او باید درباره تجربه‌اش صحبت کند، و اگر اینطور است، توجه کنید که خداوند مرگ را می‌آورد و زنده می‌کند. خب، این در تضاد با بعل است، ضمناً. بعل مرگ را کنترل نمی‌کند.

او با مرگ می‌جنگد، گاهی اوقات پیروز می‌شود، اما مرگ را کنترل نمی‌کند، بلکه متوجه می‌شود که خداوند بر زندگی و مرگ حاکم است. یعنی وقتی آن را در متن درک می‌کنید، این یک جدال علیه بعل است. او آنها را به گور می‌برد، اما او برخیزانیده است، و او نمی‌گوید مرا برخیزانیده است، زیرا فکر می‌کنم او احساس می‌کند که شما احتمالاً از متن متوجه منظور من می‌شوید، و بنابراین اگر اینطور باشد، او نیز همین احساس را داشته است.

ظلم و ستم آنقدر شدید بود که احساس می‌کرد یک قدم با مرگ فاصله دارد. او از افسردگی در حال مرگ بود، و خداوند دستش را دراز کرد و او را از قبر نجات داد. او را برخیزانید، و این کار را با دادن یک فرزند، یک پسر، به او انجام داد.

این برای او خیلی مهم بود. خداوند فقر و ثروت را می‌فرستد. او فروتن می‌کند و او را تعالی می‌بخشد.

او فقیر را از خاک برمی‌خیزاند و نیازمند را از خاکستر برمی‌دارد. او آنها را با شاهزادگان می‌نشاند و تاج و تخت افتخار را به ارث می‌برد، زیرا پایه‌های زمین از آن خداوند است. او جهان را بر آنها بنا کرده است.

بنابراین، خداوند خدای عادل است. او متکبران و زورمندان و مغروران را به زیر می‌کشد. بعضی وقتها از خودت می‌پرسی چقدر طول می‌کشد تا پروردگارا، این کار رو بکنی، اما او در کار انجام این کاره، و بالاخره این کار رو خواهد کرد، و او فقرا و نیازمندان رو می‌گیره و اونها رو بالا می‌بره، و بهشون جایگاهی کنار شاهزاده‌ها می‌ده.

او در انجام این کار است. این اتفاق همیشه به سرعتی که ما می‌خواهیم رخ نمی‌دهد، اما در نهایت، فقیران و نیازمندان، پیروان خداوند در این زمینه، مانند حنا، که از ظلم و ستم رنج می‌برند، تیرئه خواهند شد. و عیسی نیز همین را در متی ۵ می‌گوید. او در مورد پیروانش به عنوان فقیر و نیازمند و ستم‌دیده صحبت می‌کند و می‌گوید، وقتی متوجه می‌شوید که از آزار و اذیت رنج می‌برید، سپاسگزار باشید، زیرا این نشانه‌ای است که شما در کنار من هستید و تیرئه خواهید شد.

تو تیرئه خواهی شد. تو پادشاهی را به ارث خواهی برد، و قدرتمندان به زیر کشیده خواهند شد. و بنابراین، حنا این را می‌بیند.

خداوند عادل است. او خدایی عادل است، و اکنون او شروع به نگاه به آینده و آنچه خداوند معمولاً در آینده انجام خواهد داد و در نهایت در آینده انجام خواهد داد، می‌کند. او

از پای‌های مقدسین او، قوم او، حسیدیم او و پیروان وفادارش محافظت کن.

اما شیریان در تاریکی خاموش خواهند شد. با قدرت نمی‌توان پیروز شد.
کسانی که با خداوند مخالفت می‌کنند، نابود خواهند شد.

و حالا به استفاده او از تصویر بعل در اینجا توجه کنید. او از آسمان بر آنها رعد خواهد زد. بنابراین، او خداوند را به عنوان داور بزرگ که از آسمان رعد می‌بارد، تصویر می‌کند.

او خداوند را با عباراتی شبیه به بعل به تصویر می‌کشد. این روشی است که کنعانیان در مورد بعل صحبت می‌کردند، اما برای حنا، نه، این خداوند است که پادشاه عادل است. او کسی است که زندگی و مرگ و باروری و همه اینها را کنترل می‌کند، نه بعل، و اوست که از آسمان به نمایندگی از قومش غران خواهد آمد.

و خداوند اقصای زمین را دوری خواهد کرد. او به پادشاه خود قدرت خواهد بخشید و شاخ مسیح خود را برافراشته خواهد ساخت. او به آن شاخ که با آن آغاز کرده بود، باز خواهد گشت.

او گفت خداوند شاخ مرا برافراشته است. او مرا بر دشمنانم برتری داده است. و در این مرحله، متوجه می‌شوید که هانا فقط به آنچه خداوند به عنوان یک فرد برای او انجام داده است فکر نمی‌کند.

او می‌داند که اسرائیل در موقعیتی بسیار شبیه به خودش قرار دارد، یعنی تحت ستم. می‌دانید، دشمنان قدرتمندی در اطراف وجود دارند. شما در کتاب داوران در مورد این موضوع می‌خوانید، و ما آن را در کتاب سموئیل خواهیم دید، به ویژه فلسطینیان.

اما او مشتاقانه منتظر روزی است که او به پادشاه خود قدرت بخشد و شاخ مسیح خود را برافرازد. و برخی خواهند گفت، در حال حاضر پادشاهی وجود ندارد، بنابراین این باید چیزی باشد که بعداً نوشته شده است. حنا واقعاً این را نگفت.

این کسی است که بعداً این را می‌نویسد، شاید چیزی به دعای اصلی‌اش اضافه کرده باشد، یا شاید خود دعا فقط سرهم‌بندی شده باشد چون طوری صحبت می‌کند که انگار پادشاهی هست و نیست. به نظر من، نه، او پیش‌بینی می‌کند که پادشاهی خواهد آمد، که خداوند قرار است رهبری قومش را بر عهده بگیرد. و این با نتیجه‌گیری داوران سازگار است.

اسرائیل به یک پادشاه نیاز دارد. حنا این را می‌داند. آنها به یک رهبر نیاز دارند.

آنها به یک رهبر قوی نیاز دارند. و او [رهبر] هست، من در واقع آن جمله آخر را بیشتر به عنوان یک دعا ترجمه می‌کنم. باشد که خداوند به پادشاه خود قدرت بخشد و شاخ مسیح خود را برافرازد.

او برای آن دعا می‌کند، و واقعاً تجربه‌اش را چیزی می‌داند که برای کل مردم مهم است. ما قرار نیست در این درس خاص این کار را انجام دهیم، اما از شما می‌خواهم سرود شکرگزاری هانا را با سرود مریم در لوقا مقایسه کنید. از نظر ساختاری بسیار مشابه هستند، و مریم واقعاً تجربه‌اش را مانند هانا می‌بیند.

خداوند نزد من آمده است و مرا بسیار برکت داده است، اما هدف، هدف نهایی در همه اینها، تأمین نیازهای قوم خود اسرائیل است و او این کار را از طریق مسیح انجام خواهد داد. و بنابراین حنا از این نظر بسیار شبیه است. فکر می‌کنم مریم با سرود حنا آشنا بود و سرود خود را از سرود حنا الگوبرداری کرد.

اما در هر دو، این مضمون را دارید که خداوند قرار است از طریق یک زن، نیازهای قوم خود را برآورده کند. و بنابراین حنا مشتاقانه منتظر آن روز است. و بسیار جالب است که در اول سموئیل، ۷، خداوند قرار است همانطور که سموئیل به او دعا می‌کند، با رعد و برق بر دشمنانش، فلسطینیان، نازل شود.

و بعداً، در دوم سموئیل ۲۲، در انتهای همه اینها، خب چند فصل مانده به پایان، شباهت‌های زیادی بین آنچه داوود در آنجا دعا می‌کند و آنچه حنا در اینجا دعا می‌کند، وجود دارد. و خداوند بارها داوود را نجات داده است، و داوود آن را به عنوان آمدن خداوند، غرش کنان در ابرها، و نجات او از دشمنانش تصویر می‌کند. بنابراین، این یک درون‌مایه است که ما خواهیم دید و در کتاب بسیار مهم است.

و بنابراین، این دعای حنا زمینه را برای آنچه که در ادامه کتاب خواهیم دید، فراهم می‌کند. سپس القانه به خانه‌اش در رامه رفت، اما آن پسر در حضور خداوند، زیر نظر الی کاهن، خدمت می‌کرد. و این نقطه توقفی در پیشرفت داستان است.

فکر می‌کنم تقسیم‌بندی باب‌ها، البته تقسیم‌بندی باب‌ها دیر انجام شد، واقعاً فکر می‌کنم باید اینجا قرار می‌گرفت، نه اینکه آیه زودتر باشد. اما اینجا یک وقفه وجود دارد و حالا می‌خواهیم به الی و پسرانش بپردازیم. و چیزی که خواهیم دید، تضاد قابل توجهی بین سموئیل و الی و پسرانش است.

و ما قرار است به عقب و جلو برویم. قرار است الی و پسرانش را توصیف کنیم، قرار است سموئیل را توصیف کنیم، بارها و بارها، بارها، در بقیه فصل دوم، و سپس به فصل‌های سوم و چهارم. اما در درس بعدی نگاهی دقیق‌تر به فصل دوم، آیات ۱۲ تا ۳۶ خواهیم داشت.

این دکتر رابرت چیشولم است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های اول و دوم سموئیل می‌باشد. این جلسه است، اول سموئیل، ۱:۱-۲:۱۱، دیگر عقیم نیست.